

الفراق والفراق الفراق ارسیدگی سرخیز و جانبان یار
وفادار پری روی بت سلسله کیهانی مرقطعت نازک بدن سیمین
خجی دن تو از بر در که بازانی بدین خوبی هر عنانی در می باشد
که از جهت بر روی خلق بکشانی القصدای سر و نوزیر گلشن خوبی و
ای عذیب بجهت ستمجوی ای کان حسن و دو طاعت و ای بادشاه
اقیم لطافت و عنایت ز بهای شیدا داری آنچه خجیان همه دارند
تو شهاداری عارضت هر دهننت خجی و زلف سنبیل بشین
هر که کردم در عا شاد از هر که زو صفت که بیان سازم هنوز از
ره خوبی هزار چندی بعد ز شدت الم فراق و کثرت شوق و
اشتیاق و قضیه بر قضیه حری و داستان بی پای صجوری بان
تازیل عرض نما هر چه میشود که از روی مرآت کسری و یادی ننده پروری
چون دم سی بلان کشته کان عشق چو کدو ز نانی که در کوه تو بر بزم نزدیک
و از بجز تو جان سپردم نزدیکت کفنی چو توت حرکت آید بستر
بر نیز بهاکم مردم نزدیکت چه اولسم و چه شرح دهم که شرح

مقصود
چه عاشق میندم کفتم که بر دم گوهر
کجا از فراق تنی از من دور است اینج
یا خود دل او از دست من آید اینج
یا زبانت از من دور است اینج
سعدی طلق بیوفی نظیر الامات اینج
نقد طریقت با نورا است بد روی
تازان کت یا هر تازان است اینج
یا کوه دایمی لولا کت یا کوه لاس
یا در عشق که در درج ز هر زهر است اینج
کریه است از جان لیک کوه لاس
شاد و نین است چو لاس کوه لاس اینج
خسرو است اگر است که تو بیای او
کسی چندی با یار او از شرح است اینج

Copyright © King Fahd University